

گفت آورده ام از روشن و پاکیزه بخارفت آنکه احبار یهودت  
از صفات من خبری کردند که آن شبی که صفت می کردند رسول  
صلی الله علیه و سلم فرمود که دروغ می گوئی ابو عاصم گفت خدای تعالی  
دروغ گوئی را میسران از آنها در آورده و غریب و باین سخن تعریف رسول  
کرد صلی الله علیه و سلم یعنی که تو بعد از چنین آمده رسول صلی الله علیه  
فرمود که آری هر که دروغ گوید خدای تعالی با وی چنین کند  
پس آن بدبخت بمکوفت و تابع شترکان نگردد و چون مکوفت  
شد بطائف رفت و چون اهل طائف ایمان آوردند بنام تو  
و آنچه آنها در آورده و غریب برد و از آنکه آنست که پیش از  
اسلام مردی از یهود شام که هویرا این بیان گفتند یهودین آمد  
و آنچه مشرکین شد و در میان بنی قریظ می بود یکی از بنی قریظ بود  
که من هرگز کسی را که نمازهای خود را از وی بهتر گذارد ندیدم هرگاه  
که قیظ شدی بطلب باران پیشی وی رفتی وی بار اهدت فرمودی  
و بعد از هدت دعا کردی و الله هرگز دعا نکردی که پیش از آنکه از  
مجلس خود برخواستی باران ناری بی چون وقت دعوت او رسید  
و دانست که خواهد و گفت ای معشر هر چه می دانید که نماز  
نوبتی فراخ عیشی شام چرا باین زمین کسی و سختی آدم گفتند  
خدای تعالی بی دانندت مرا اینی آدم که انتظار ظهور پیغمبری  
بردم که وقت او نزدیک سیده است و این باده بجهت نگاه و است

خبر امید

خبر امید می گویم که برادر یام و متابعت وی کم زمان وی نزدیک  
رسیده است بر شما باد ای معشر هر چه بود که در ایمان بوی دیگران بر شما  
سبقت بگیرند و خونهای مخالفان خواهد ریخت و سنا و در زیات  
ایش از اسیر خواهد گرفت باید که این شمار از ایمان بوی مایع  
نیاید که وی باین مأمور است در آن وقت که رسول صلی الله  
علیه و سلم بنی قریظ را محاصره کرده بود هیچ از جوانان ایشان که  
وصیت را نشنیده بودند گفتند ای بنی قریظ و الله که این آن  
پیغمبر است که این بیان گفته بود گفتند وی آن نیست آن جوانان  
گفتند و الله این اوست از حصار فرود آمدند و ایمان آوردند  
و نفس و مال و اهل و عیال خود را بیکر دادند و از آنکه آنست  
که در آن سخن رافع رضی الله عنه گفته است که من و برادر من خلاد بن  
رافع در نزات بدر بیشتر بچه سوار می شدیم چون بروح رسیدیم  
شتر بچه ما مانده شد و بخت برادر من گفت با رعدا ما نذر کردیم  
که اگر ما را بحدی باز کردانی این شتر بچه را قربانی کنیم تا گاه رسول  
صلی الله علیه و سلم بر ما بگذشت و ما را بران حالی بود آبرخت  
و منصفه کرد و در ظرفی وضو ساخت بعد از آن گفت و ما آن  
شتر بچه را باز کنید و آن آب در دهان او ریخت بعد از آن  
بر سر او بعد از آن برگردان او بعد از آن برگردان او بعد از آن  
بر دم او بعد از آن گفت سوار شوید و برفت پس ما سوار

Copyrighted material from University